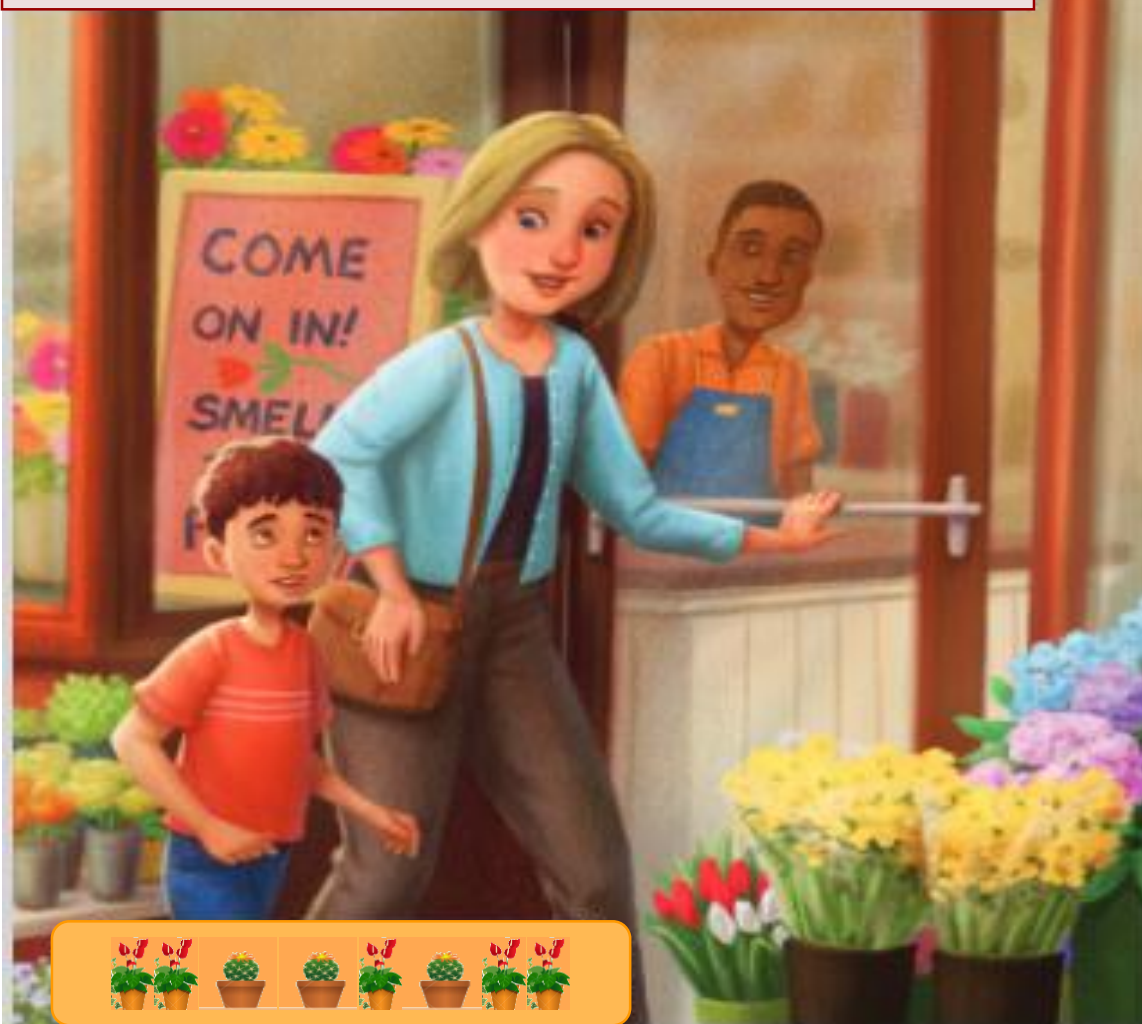


ماجرای من و گل آرایی

نویسنده: ریک هنینگفیلد

مترجم: سیده فاطمه معزی



اپلیکیشن / وب سایت / کانال دانش یاب آتیه

سایت بزرگ دانش یاب آتیه

www.hsa-pro.ir

دانلود اپلیکیشن از بازار/مایکت و لینک مستقیم

<https://www.hsa-pro.ir/%d8%af%d8%a7%d9%86%d9%84%d9%88%d8%af-%d8%a7%d9%be%d9%84%db%8c%da%a9%db%8c%d8%b4%d9%86/>

کانال دیوار علمی و رفع اشکال

<https://t.me/hsapro>



دیوار علمی و رفع اشکال

مرکز دانلود نمونه سوالات/پروژه های آماده

مرکز برگزاری آزمون مدرسه/کنکور/زبان انگلیسی

معلم/مشاور تحصیلی آنلاین

مرکز دانلود کتاب / جزوه

برگزاری دوره های آموزشی

رژومه ساز آنلاین فارسی و انگلیسی رایگان

کاربردی های مهندسی



"به نام خداوند گلها"

"اللهم عجل لوليک الفرج"

این کتاب کوچک برای معرفی مشاغل کشاورزی به کودکان و نوجوانان طراحی شده است. امید ما این است که داستان‌ها حس کنجکاوی کودکان و نوجوانان را در زمینه مشاغل برجسته کشاورزی، برانگیزد و فرآیندهای فکری آنها را تغذیه نماید.

فصل اول ۱: برنامه ریزی برای رویداد بزرگ

با هیجان پرسیدم: "مامان، ایستگاه بعدی ما کجاست؟". امروز یک، شنبه عالی است و تنها دو هفته تا رویداد بزرگ باقی مانده است! به مدت یک سال و نیم، برنامه ریزی کرده بودیم و همه برای آن روز خاص، هیجان زده بودیم. راستی من جیم هستم و تا دو هفته دیگر مراسم ازدواج خواهر بزرگترم است! امروز با مادرم بیرون آمده ایم تا یک سری کارهایی را که برای مراسم مورد نیاز است، نهایی کنیم.

مامان، ایستگاه بعدی ما کجاست؟ "دوباره پرسیدم به امید این که مامان بفهمد خسته شده‌ام و برایم یک کیک یا شاید بستنی بگیرد. او گفت: "ما یک ایستگاه دیگر داریم تا به گل فروشی برسیم". با خودم گفتم وای برای من اصلا گلها مهم نیستند، من بستنی می‌خواهم. البته این فکر مربوط به خاطراتم با گل هاست که وقتی ۴ ساله بودم می‌خواستم گل رزی را بچینم و یکباره زنبوری مرا نیش زد، چند روز دستم متورم شد و..... یا در ۵ سالگی سعی کردم برای تولد مامانم دسته گلی درست کنم و به جای بردن آنها از ساقه، آنها را از زمین بیرون کشیدم و با ریشه خاک آلود، به آشپزخانه بردم و اصلا مامان تحت تاثیر قرار نگرفت، حتی مجبور شد چند ساعتی خاک های ریخته شده در خانه را پاک کند.

با ناله و بهانه گفتم: "آجا چه کار داریم؟". مامان گفت: "می‌خواهم چند تا سفارش به گل فروش بدهم". من پرسیدم: "مراسم ازدواج خواهر چه ربطی به گل فروشی دارد؟". مامان فقط گفت: "وقتی به گل فروشی رسیدیم، می‌بینی".



فصل ۲: فروشگاه گل

به گل فروشی رسیدیم. روی در تابلویی آویزان شده بود که روی آن نوشته بود: "خوش آمدید، لطفا گلها را بهتر ببینید!" از ماشین پیاده شدیم و وارد مغازه شدیم. محیط از عطر گلها آکنده بود، عطرهايي که قبلا هرگز حس نکرده بودم. با خودم فکر کردم این عطر مال کدام گل است؟ مغازه پر از گل بود، عکس هایی از گل ها در مغازه نصب شده بود. خیلی هیجان انگیز و شاد و با طراوت بود.

مادرم گفت: "جیم، زنگ روی پیشخوان را به صدا در آور". زنگ را زدم، صدایی از اتاق پشتی فریاد زد: "من الان می آیم!!"

فصل ۳: با گل فروش آشنا شوید

لحظه ای بعد، مرد قد بلندی از جایی که صدا شنیده می شد، بیرون آمد و گفت: "خانم بروک! (بروک نام خانوادگی مادرم است) خیلی خوشحالم از دیدنتان!" من در حال اتمام چیدمان نهایی برای مراسمتان هستم. بیایید و نگاهی بیندازیم". من ایلیا هستم. اسم تو چیه؟ "من به او گفتم من جیم هستم و او پرسید که آیا قرار است در مراسم عروسی خواهرم باشم؛ گفتم: "حتماً!". ایلیا پاسخ داد: "ما داریم چیزی فوق العاده خاص برای شما درست می کنیم، دنبال بیایید و نگاهی به آن بیندازید". به دنبال ایلیا وارد اتاق پشتی شدیم. برگ ها و ساقه های سبز گلها کل زمین را پوشانده بود. سطل هایی پر از گلهای متفاوت. ایلیا ایستاد و گفت: "این، کار شما است!" روی میز جلوی ما گلهای عروسی خواهرم بود مادرم با هیجان گفت: "خیلی زیبا هستند!"

با وجودی که با گلها خاطره خوبی نداشتم، من با مامان موافق بودم، گلها واقعا زیبا و شگفت بودند. با نگاهی به اطراف اتاق، تاج هایی از گل دیده می شد. از ایلیا پرسیدم: «این همه گل دیگر، برای چیست؟ او گفت: "بعضی برای مراسم عروسی، میهمانی ها یا مناسبت هایی مانند تولد است، برخی برای عیادت از بیمار است که روی آن نوشته شده بود: "زود خوب شو" ، برخی را هم می سازیم و در جلوی مغازه نگه می داریم تا افراد علاقه مند را جلب کند". من پرسیدم: "از کجا میدونی چی درست کنی؟". همان موقع بود که مامان گفت: «ایلیا به آنچه مشتریان می خواهند گوش می دهد و سپس گل ها را به گونه ای ترتیب می دهد که فکر می کند مشتری می پسندد به همین دلیل است که آنها را "چیدمان هنری گل یا گل آرایی" می نامند. ایلیا ادامه داد: «درست است، خانم بروک. من برای یادگیری نحوه گل آرایی در کلاس هایی شرکت کرده ام و چیزهای زیادی یاد گرفته ام. درست در همان لحظه صدای زنگ روی پیشخوان را شنیدیم. من گفتم: "فکر می کنم مشتری دیگری داشته باشید". ایلیا گفت: «شما، لطفاً به اینها نگاه کنید به من اطلاع دهید که چه فکر می کنید آیا می پسندید یا نه، الان بر می گردم!" مادرم شروع به بررسی مجدد چیدمان گلها کرد و مدام زمزمه می کرد: «زیبا است، کاملاً زیبا!" وای خدای من، چه زیبا آفریده ای، خدایا متشکرم!!!»

ایلیا به اتاق برگشت و گفت: "جیم، من می‌خواهم تو را با کسی که اولین بار به من یاد داد که چگونه گل را تزئین کنم آشنا کنم موافقی؟. او آقای ایوان است و او در دبیرستان معلم آموزش کشاورزی من بود". آقای ایوان با من دست داد و گفت: "از آشنایی با تو خوشحالم جیم، چی شما را به گل فروشی آورده؟" من با مادرم اینجا هستم و مقدماتی برای مراسم عروسی خواهرم داریم انجام می‌دهیم!" در واقع آمده ایم گل‌هایی برای مراسم سفارش دهیم.

من پرسیدم: "معلم آموزش کشاورزی یعنی چه؟ چه کار می‌کند؟". من می‌دانم معلم‌ها چه می‌کنند اما معلم آموزش کشاورزی را اولین بار شنیده‌ام. آقای ایوان به من نگاه کرد و گفت: "برای پاسخ به سوال تو، معلم آموزش کشاورزی، شخصی است که به دانش آموزان در مورد علم رشد گیاهان و فرآیندهای مورد استفاده در صنایع مربوط به کشاورزی یاد می‌دهد". من گفتم: "منظور شما از صنعت مربوط به کشاورزی را درک نمی‌کنم". آقای ایوان پاسخ داد: "اینطور فکر کن، احتمالاً یک روز هم بدون کشاورزی نمی‌توان زندگی کرد!" با فریاد گفتم: "چی مگه میشه؟ آقای ایوان پرسید: "آیا شما هر روز غذا نمی‌خورید؟ هر روز آب نمی‌نوشید؟ از وسیله نقلیه برای رفت و آمد استفاده نمی‌کنید؟" برای هر سوال سرم را به علامت بله تکان دادم. آقای ایوان با هیجان گفت: "پس شما از کشاورزی برای زنده ماندن بهره‌برده‌اید!". هر چیزی که با پرورش گیاهان یا حیوانات مرتبط باشد یا به غذایی که می‌خورید مربوط است و بسیاری از موادی که هر روز استفاده می‌کنید، مانند لباس، از کشاورزی و کشت و کار و مزرعه است؛ بنابراین، من به مردم در مورد چگونگی پرورش گیاهان و حیوانات، یاد می‌دهم، در مورد اینکه غذای آنها چگونه ساخته می‌شود و انرژی آنها از کجا ایجاد می‌شود و بسیاری از منابع دیگر که آنها هر روز از آنها استفاده می‌کنند، یاد می‌دهم. ولی مهمتر از همه، من به دانش آموزان مهارت‌هایی را آموزش می‌دهم که با این مهارت‌ها می‌توانند بعد از پایان دبیرستان، وارد دانشگاه شوند یا در شغلی مناسبی ورود کنند. بدون اینکه فکر کنم با صدای بلند گفتم: "من مهارت دارم! مهارت توپ بازی، فوتبال!" آقای ایوان خندید: "من این مهارت‌ها را در کلاس آموزش نمی‌دهم." می‌خواهی نمونه‌ای از مهارت‌هایی که من آموزش می‌دهم را ببینی?".

فصل ۵: تهیه گل برای یک چیدمان هنری

آقای ایوان به سمت میز برگشت و چند گل و یک چاقو برداشت او در حالی که روی صندلی می نشست ادامه داد: "در کلاس مقدماتی علوم گیاهی، واحدی در مورد گلکاری که علم پرورش گل است، تدریس می کنم. در طول آن واحد درسی دانش آموزان در گلخانه مدرسه کار می کنند تا نحوه پرورش گل را یاد بگیرند آنها مهارت هایی را در مورد چگونگی آماده سازی خاک به دست می آورند، در مورد میزان آب مورد نیاز هر گیاه می آموزند، و نحوه اندازه گیری و استفاده از مواد مغذی برای رشد گل ها را یاد می گیرند. سپس در مورد مشاغل مربوط به گلکاری یاد می گیریم که یکی از آن مشاغل، گل فروشی است." در تمام مدتی که آقای ایوان صحبت می کرد، در حال مرتب سازی گل روی میز بود وقتی آنچه را که می خواست بالاخره ساخت، ساقه را به اندازه دلخواه برید و در گلدان شیشه ای قرار داد. حدود ۱۰ گل در گلدان وجود داشت. پرسیدم: «آقای ایوان از کجا می دانید از چه گلی استفاده کنید؟» او گفت: «سوال عالیها! آقای ایوان به سمت در بزرگی رفت و گفت: "بیا اینجا".»

هوای اتاق تاریک و سرد بود. شاید چند صد گل با رنگ ها، شکل ها و اندازه های مختلف در اتاق دیده می شد! این کولر است. وقتی ایلیا گل می خرد، انتهای آن را می برد و محلول آبی برای قرار دادن آنها تهیه می کند. سپس آنها را در این اتاق تاریک خنک قرار می دهد، اگر ایلیا همه مراحل را درست انجام دهد، شما گل هایی با ساقه ها و گلبرگ های سفت و تازه خواهید داشت که برای مدتی طولانی می توانند شاداب و با طراوت باشند. این ها گل های ایده آل برای چیدمان هنری هستند.. آقای ایوان دو گل را از سطل بیرون آورد و گفت: این دو گل را نگه دار. آقای ایوان گفت: "ایلیا در کلاسی که با من داشته، یاد گرفته و تمرین کرده که چگونه گلها را مرتب تزئین کند. واقعا او این مهارت ها را به خوبی به کار گرفته است! سپس گل را در سطل گذاشت و گفت "بیا به تزئین و گل آرایی برگردیم!"

فصل ۶: یادگیری

برگشتیم به سمت میزی که چیدمانمان را از آنجا شروع کرده بودیم. در بین راه، آقای ایوان پرسید: "چه نوع گلی مادرت دوست دارد؟ بیا او را غافلگیر کنیم". گفتیم: «من هیچ کدام از اسامی گل ها را نمی دانم، اما اینها را قبلاً در خانه دیده ام". گل بزرگ قرمز رنگی با ساقه بلند". ایوان گفت: "این گل بسیار محبوب است". خندیدم، وای مادرم حتما خوشحال می شود!

آقای ایوان ادامه داد: «ما از اینها به عنوان یک نقطه کانونی برای چیدمان خود استفاده خواهیم کرد". من پرسیدم: "یعنی چی؟". آقای ایوان پاسخ داد: «آنها گل اصلی در چیدمان خواهند بود، چیزی که وقتی به آن نگاه می کنی توجه شما را جلب می کند و چشمت به آن خیره می شود.. به تماشای یک غروب زیبا فکر کن، رنگ های زیادی وجود دارد و نقطه کانونی مرکز آن همه رنگ و زیبایی، خورشید است! این گل قرمز بزرگ، مثل خورشید در چیدمان ما خواهند بود. فکر کنم مادرت آن را دوست داشته باشد".



فصل ۷: ساختن یک چیدمان زیبا

آقای ایوان ابزاری شبیه قیچی به من داد و گفت: "با احتیاط ساقه را درست در اینجا با زاویه ۴۵ درجه برش بده". او به نقطه ای روی ساقه اشاره کرد وقتی آن را برش دادم، او گفت: "برش خوبی بود، حالا چهار تای دیگر برش بده، دقیقاً به همان شکل". همانطور که هر گل را می بریدم، آن را به آقای ایوان می دادم و او آنها را در گلدان می گذاشت. او همچنین گل ها و ساقه های اضافی را جدا می کرد. گاهی یک گل می گذاشت، کمی آن را نگاه می کرد، و سپس آن گل یا گل دیگری را بیرون می آورد. گفتم مشکلی با این گل ها دارید؟ "آقای ایوان پاسخ داد: "نه، او ادامه داد: «آنها برای این چیدمان مناسب نیستند. چیزهای زیادی وجود دارد که من در یک چیدمان به آنها توجه می کنم. مانند اینکه رنگ ها مکمل یکدیگر باشند، فاصله هر گل با گل های دیگر، چگونه شکل یک گل خاص به فرم کلی، زیبایی بیشتری اضافه کند." منظور شما از فرم چیست؟ "آقای ایوان جواب داد: "یعنی جنبه سه بعدی گروه گل ها با هم، همه چیز باید با هم هماهنگ باشه و احساس هماهنگی و تعادل حس بشه"

در حالی که او صحبت می کرد، به بریدن گل ها ادامه می داد و گفت بالاخره تمام شد، این هم برای مادرت!



فصل ۸: دسته گلی برای مامان

من به چیدمان نگاه کردم و متوجه شدم که آقای ایوان چقدر ماهر است. گل بزرگ قرمز رنگ، مانند خورشیدی بود که با رنگ های مکمل زیبا احاطه شده بود. به آقای ایوان گفتم، "ممنون، مادرم عاشق این خواهد شد." آقای ایوان گفت: "تو با کمی تمرین می توانی مهارت های خود را برای ایجاد یک چیدمان زیبا توسعه بدی. شاید وقتی به کلاس های بالاتر رسیدی، تو را در کلاس آموزش کشاورزی ببینم، و ما با هم روی اینها کار خواهیم کرد! من پاسخ دادم: "این عالی خواهد بود!" آقای ایوان تمام گل های باقی مانده روی میز را جمع کرد و به ایلیا گفت: "ایلیا، بابت گلها متشکرم، اینها برای تمرین در کلاس امروزمان عالی بود! ایلیا نگاهی انداخت و گفت: "آقای ایوان، من از شما متشکرم شما استاد من هستید." آقای ایوان خداحافظی کرد و رفت. گل های تزیین شده را برداشتم و به سمت مامان رفتم و گفتم: "مامان، اینها برای تو هستند. من به آقای ایوان کمک کردم تا این کار را بسازد! او به من یاد داد که چگونه گلها را حالت و برش دهم و به من نشان داد که چگونه با هر گلی ایجاد هماهنگی و تعادل کنم، مامان من فکر می کنم این چیزی است که من واقعا دوست دارم!" ایلیا لبخندی زد و گفت: "تو همه اینها را در چند دقیقه با آقای ایوان یاد گرفتی! او یک معلم عالی است. بیایید نگاهی به این چیدمان بیندازیم!" ایلیا چیدمان را بالا گرفت و آن را چرخاند و گفت: "خوشحالم که توانستم از او یاد بگیرم و البته من تمرین کرده ام که بتوانم چیزی به این خوبی بسازم؛ تمرین و تکرار راز موفقیت من است!" من پرسیدم: "آیا آقای ایوان نحوه چیدمان گل ها را به شما یاد داده است؟" ایلیا گفت: «او نه تنها کسی است که به من یاد داد، بلکه او کسی است که من را با ایده گلفروشی در دبیرستان آشنا کرد. من در کلاس علوم گیاهی برخی از مقدمات اولیه گل فروشی را یاد گرفتم و آنها را عملی کردم. من واقعا از آن تجربه لذت می بردم. از آن زمان، من در کلاس های بیشتری شرکت کرده ام. برای به دست آوردن دانش و مهارت های بیشتر در گلفروشی مدام یاد گرفتم و هر روز سعی می کنم چیزی جدید در مورد گل ها یاد بگیرم. من یاد گرفتن را متوقف نمی کنم!" درست در همان لحظه زنگ روی پیشخوان دوباره به صدا درآمد. ایلیا گفت: "من سفارش شما را تا صبح روز مراسم به شما تحویل خواهم داد. لطفا این گلهایی را که آقای ایوان و جیم با هم، برای شما تزیین کرده اند، را تحویل بگیرید."

وقتی ایلیا رفت که به مشتری دیگری برسد، مامان گفت: «این عالی است!» مامان گل ها را در یک دستش گرفت و با دست دیگری دستم را محکم فشرد ناگفته می گفت "دوستت دارم، پسر من"، بیا به خانه برویم، و به خواهرت بگو چگونه این گلها را آماده و تزیین کرده ای!"

فصل ۹: روز موعود

دو هفته بعد، درست قبل از شروع مراسم، ایلیا آمد حلقه خاصی از گل‌هایی زیبا را با رشته‌هایی از برگ‌های ظریف به صورتی فوق‌العاده، آراسته و تزیین کرده بود؛ بینهایت زیبا! او گفت: "من به شما گفته بودم که چیز خاصی در ذهن دارم که از دیدنش شگفت زده می‌شوید." همه از او تشکر کردیم.

از آن روز به بعد، گل‌ها یکی از بهترین دوستان من هستند و هر روز با مادرم در مورد گل‌ها، کتاب می‌خوانیم و اطلاعات زیادی را دارم کسب می‌کنم. من عاشق گل‌ها و خالق گل‌ها هستم شما چه طور؟؟؟!!!



چیدمان هنری

خواهر بزرگ جیم در شرف ازدواج است. او با مادرش برای سفارش گل، به گل فروشی مراجعه می کنند در حالی که مادر در سفارش و تزئین گل با فروشنده گفتگویی دارد، جیم نیز با معلم آموزش کشاورزی آشنا می شود و فرصت می یابد تا با مهارت گل آرایی آشنا شده و کمی تمرین می کند. در ماجرای یادگیری مهارت جدید او و ایجاد یک دسته گل زیبا برای مادر، با داستان همراه شوید.



نویسنده: ریک هنینگفیلد
مترجم: سیده فاطمه معزی